گوشت علما مسموم است!

**نويسنده:**

**ناصر العمر**

**مترجم:**

**محمد محمود اوزى**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | گوشت علماء مسموم است! | | | |
| **عنوان اصلی:** | لحوم العلماء مسمومة | | | |
| **نویسنده:** | ناصر العمر | | | |
| **مترجم:** | محمد محمود اوزی | | | |
| **موضوع:** | اخلاق اسلامی – اخلاق اجتماعی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc436123653)

[تقريظ جناب شيخ عبدالعزيزبن عبدالله بن باز 1](#_Toc436123654)

[پيشگفتار چاپ دوم 3](#_Toc436123655)

[پيشگفتار چاپ اول 5](#_Toc436123656)

[اسباب طرح اين موضوع 7](#_Toc436123657)

[جايگاه و فضيلت علما 9](#_Toc436123658)

[اهميت زبان وخطر آن 15](#_Toc436123659)

[اسباب خوردن گوشت (غيبت) علما 23](#_Toc436123660)

[1- غَيرت وغِيرت: 23](#_Toc436123661)

[2- حسد 23](#_Toc436123662)

[3- هواى نفس: 23](#_Toc436123663)

[4-تقليد: 24](#_Toc436123664)

[5 – تعصب 25](#_Toc436123665)

[6- عالم نماها() 26](#_Toc436123666)

[7- نفاق و كراهيت داشتن از حق: 26](#_Toc436123667)

[8- پياده نمون نقشه دشمنان, مانند لادينان وغيره: 27](#_Toc436123668)

[پيامدهاى غيبت علما 29](#_Toc436123669)

[1- بدگوئى از عالم سبب رد  سخنان حق آن‌ها مى‌شود: 29](#_Toc436123670)

[2- بد گوئى از عالم بى اعتبار كردن علم او  است: 30](#_Toc436123671)

[3- بدگوئى از علماء منجر به دورى طلاب از علماى امت مى‌شود: 30](#_Toc436123672)

[راه حل صحيح ومناسب براى اين موضوع 33](#_Toc436123673)

[اولاً: وظيفه علما 33](#_Toc436123674)

[دوم: وظيفه ما درقبال علما: 38](#_Toc436123675)

[سوم: روش صحيح براى بيان حق بدون اينكه ازعلما بدگوئى شود: 43](#_Toc436123676)

[3-عدل وانصاف: 44](#_Toc436123677)

[5-اينكه در معرفى اشخاص, روش رجال حديث را در پى گيريم: 45](#_Toc436123678)

[6-اينكه بدانيم خطاى عالم بر دو نوع است: خطا در فروع, وخطا در اصول. 46](#_Toc436123679)

[خاتمه 49](#_Toc436123680)

[اولاً: عدم قداست علما 49](#_Toc436123681)

[دوم: در روزهاى گذشته تبليغاتى در مورد اجماع سرداده شد 49](#_Toc436123682)

[سوم: چرا اشتباهات علماء بيشتر از اشتباهات ديگران جلب توجه مى‌كند؟ 51](#_Toc436123683)

[چهارم: از نكوهش در قالب مدح بپرهيز 51](#_Toc436123684)

[پنجم: كسيكه با علما بى ادبى كند, دير يا زود به سزاى خود مى‌رسد 52](#_Toc436123685)

[ششم: علماء و طلاب علم تقوا پیشه کنند 52](#_Toc436123686)

[هفتم: از عموميت دادن بپرهيز 53](#_Toc436123687)

[هشتم: در آخر به كسانيكه در مورد علما سخن مى‌رانند مى‌گويم: 55](#_Toc436123688)

تقريظ جناب شيخ عبدالعزيزبن عبدالله بن باز

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وأصحابه ومن اهتدى بهداه. أما بعد:

جزوه (گوشت علما مسموم است.) که توسط شیخ علامه, ناصر بن سلیمان العمر جمع آورى شده, کتابچه  نفیس ومفیدیست که مؤلف با ایراد دلائل مورد نیاز شرعى و گفتار دانشمندان, در مورد غیبت و ریختن آبروى علما هشدار مى‌دهد، خداوند به مؤلف اجر و ثواب فراوان عطا فرماید. اینجانب مطالعه واستفاده از این جزوه را به طلاب توصیه مى‌کنم و اینکه جهت  پیروى از اوامر خداوند که مى‌فرماید:

﴿وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا١٢﴾ [الحجرات: 12].

و هیچ یک از شما دیگرى را غیبت نکند. وحفظ خود ازشربزرگ وعواقب وخیم غیبت, کلاً زبان خود را از غیبت برادران مسلمانشان مخصوصاً علما باز دارند، و در این موضوع هیچ صنفى استثنا داده نمى‌شود مگر کسانیکه با دلائل شرعى مستثنى شوند که بعضى آن‌ها را دردو بیت چنین بیان کرده‌اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الــذم ليس بغيبــة فــي سـتة |  | متظلـــم ومعـــرف ومحــذر |
| ولمظهــر فسـقا ومسـتفت ومـن |  | طلب الإعانـة فـي إزالـة منكـر[[1]](#footnote-1) |

خداوند همه ما را در آنچه رضایش در آن است موفق گرداند ، وما را از شر نفس و گناهانمان به خود پناه دهد, همانا او گشاده دشت و بخشاینده است.

وصلى الله وسلم على نبینا محمد وآله.

عبدالعزیز بن عبد الله بن باز

رئیس کل اداره هاى تحقیقات علمى,

هیئت‌هاى فتوا ونشرفرهنگ اسلامى وارشاد.

پيشگفتار چاپ دوم

الحمد لله حمدا كثيرا مباركا فيه كما يحب ربنا ويرضى، وأصلي وأسلم على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين أما بعد:

همه از مقام ومنزلت علما آگاهند, زیرا که خداوند  آن‌ها را از جایگاه خاصى برخوردار نموده, واز آنجائیکه بسیارى ازمردم به این موضوع اهمیت نمى‌دهند  اشتباهاتى درطرز تفکر ورفتار آن‌ها رخ داده است, لذا این جزوه براى  دومین بار به چاپ مى‌رسد.

مطالعه کامل وتقریظ بر این جزوه توسط علامه, وامام آگاه ابى عبدالله عبدالعزیزبن عبدالله بن باز که خداوند حفظش کند و در عمرش برکت دهد باعث افتخاراینجانب  وافزایش  ارزش  این کتابچه شده است خداوند بهترین اجر و ثواب را به او ارزانى فرماید.

از خداوند مى‌خواهم که در این عمل اخلاص نهد  و براى نویسنده, خواننده, دارنده وگیرنده آن مفید گرداند.

وصلى الله وسلم على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

ریاض 18 / 4 / 1413هـ

پيشگفتار چاپ اول

إن الحمد لله، نحمده، ونستعينه، ونسستغفره، ونستهديه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، صلى الله عليه وعلى آله وصحبه، وسلم تسليما كثيرا.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ١٠٢﴾ [آل عمران: 102].

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا١﴾ [النساء: 1].

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا٧٠ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا٧١﴾ [الأحزاب: 70-71].

أما بعد:

موضوعى هست که بخاطر نیاز مبرم و پیامدهاى ناگوارى که به همراه دارد, شایسته بررسى و آگاهى دادن نسبت به آن است.بیدارى اسلامى براى اینکه از داخل هدف قرار نگیرد  احتیاج به ارشاد وآگاهى دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فالنار تأكل بعضها |  | ان لم تجد ما تأكله |

شعله‌هاى آتش اگرچیزى را براى سوزاندن نیابند, همدیگر را مى‌سوزانند.

از این مى‌ترسم که این بیدارى اسلامى مبارکه, چنانچه توجیه وارشاد نشود  قبل از اینکه از طرف دشمن هدف قرارگیرد  خودشان یکدیگررا نشانه گیرند.

قبل ازشروع موضوع, توجهتان را به حادثه اى جلب مى‌کنم:

سال گذشته شنیدم که بعضى از جوانان منسوب به بیدارى اسلامى, هنگام ملاقات درمناسبت‌هاى مختلف بیشتر بحثشان درمورد علماست, یا بهتراست بگوئیم طلاب علم ونه علما, درمورد آن‌ها اظهار نظر کرده  ومدح وذمشان مى‌کنند, متأثرشدم وبه مطالعه وبحث درکتاب‌هاى گذشتکان پرداختم وبا خود مى‌گفتم آیا جوانان وعلماى پیشین چنین کارى را انجام مى‌دادند؟

بحثى را دراین مورد جمع آورى کردم ودر یکى از دانشگاه‌ها به ایراد آن پرداختم, اما چون موضوع بخوبى آماده نشده بود از انتشارآن عذرخواستم.

زمان گذشت و روزگار آبستن آزار یکى ازعلما با ریختن آبروى وى شد وآن خود ضربه محکمى به هرعالم وطلبه اى بود که ما را آزرده خاطر واندوهناک کرد وخواب را از چشممان گرفت, بعضى ازبرادران که سخنرانى راجع به این موضوع را شنیده بودند  درخواست منتشرشدن آن را کردند که چون  موضوع را کامل نمى‌دیدم پوزش خواستم.

تا اینکه رویدادهاى تلخ اخیر وفتنه هائى همچون  شب تاریک که دراین روزها گلوى ما را مى‌فشارد پدیدن گرفت که نتیجه اش چه مى‌تواند باشد؟

نتیجه همان بود که دشمنان مى‌خواستند, خوردن گوشت (غیبت) علما را به خود روا دانستند, دراین میان تنها به ریختن آبروى طلاب ومبلغین اکتفا نشد, بلکه آغازى بود براى هر کس وناکسى حتى عوام الناس و منافقین ولا دینان که  بر ضد علما گستاخى کنند, وکمترجلسه اى از غیبت یکى از علما پاک بود, با خود گفتم هنگام نیاز به آگاهى دادن تأخیردرآن جائز نیست, این بود که این چند سطر را جهت آگاهى وارشاد وهشدار از بد گوئى علما وسخنراندن درریختن آبروى آن‌ها نوشتم  وحتى الامکان سعى کردم بطریقه اى صحیح وموافق با روش اهل سنت وجماعت به معالجه این موضوع بپردازم.

خداوند رحمت کند ابن عساکر را که مى‌گوید: اى برادر, خداوند ما را در راه رضاى خود  موفق فرماید, وما را ازکسانى گرداند که خشیت اورا دردل داشته باشیم  وچنانکه باید, تقوا را رعایت کنیم, وبدان که گوشت علما مسموم است وسنت الهى در رسوائى کم کنندگان ارزش علما روشن است, وکسیکه زبانش را به بد گوئى علما باز کند خداوند  او را قبل از مرگ به  سیاهى دل مبتلا مى‌کند.

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ٦٣﴾ [النور: 63].

آنان که از فرمان او سر پیچیمی‌کنند باید بترسند که مبادا  فتنه ای دامنشان را بگیرد یا عذابی دردآور به آن‌ها برسد.

وموضوع" گوشت علما مسموم است" طولانى, ومسائل آن زیاد است, اما حتى الامکان سعى خواهم کرد آن را مختصر, و از سینه ریز به  گلوبند بسنده کنم.

اسباب طرح اين موضوع

اسباب طرح این موضوع را مى‌توان در عناوین زیر خلاصه کرد:

وجوب احترام وبزرگداشت علما, زیرا که علما در اسلام از جایگاه خاصى برخوردارند.

سهل انگارى بسیارى از مردم در این موضوع.

1. غیبت نا خوداگاه بعضى از طلاب از علمائشان.
2. عدم آگاهى بسیارى از  مبلغان از روش صحیح در معالجه این موضوع.
3. حمله شدید وسازمان یافته منافقین ولادینان به علمائمان, که از اربابانشان یهود ومسیحیان پیروى مى‌کنند.

جايگاه و فضيلت علما

خداوند مى‌فرماید:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ٩﴾ [الزمر: 9].

آیا آن‌هایی که می‌دانند با آن‌هایی که نمی دانند برابرند ?،ومى فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ٢٨﴾ [فاطر: 28].

هر آینه از میان  بندگان خدا تنها دانشمندان از خدا ترس آمیخته با تعظیم دارند. ومى فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ٥٩﴾ [النساء: 59]

اى کسانیکه ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را واطاعت کنید پیامبرخدا و الوالامرخویش را و بنا به گفته اهل علم منظور از اولوالامر علما مى‌باشد و بعضى از مفسرین اولوالامر را به علما و امرا تفسیر کرده‌اند و خداوند مى‌فرماید:

﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ١١﴾ [المجادلة: 11]

خداوند آن‌ها را که ایمان آورده‌اند وکسانى را که  علم به آن‌ها داده شده درجات عظیمى مى‌بخشد. و مى‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ١٨﴾ [آل عمران: 18].

خداوند گواهى مى‌دهد که معبودى بحق جز او نیست, و (همچنین) ملائکه, و صاحبان دانش که همواره قیام به عدالت دارند نیز شهادت مى‌دهند که معبودى بحق جز او نیست, که هم او توانا و حکیم است.

بخارى و مسلم از معاویهس روایت مى‌کنند که پیامبر ج فرمودند: "من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین"[[2]](#footnote-2)(1) کسیکه خداوند براى او خیرى بخواهد, در دین دانایش مى‌کند. ابن منیر همچنانکه ابن حجر از او نقل مى‌کند مى‌گوید " کسی که خداوند در دین دانایش نکند برایش خیرى نخواسته است" ابو درداء از پیامبر ج روایت مى‌کند که فرمود  " فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر الكواكب ليلةالبدر، العلماء هم ورثة الأنبياء، إن الأنبياء لم يورثوا دينارا ولا درهما، إنما ورثوا العلم، فمن أخذ به، فقد أخذ بحظ وافر "[[3]](#footnote-3)(2) برترى عالم نسبت به عابد همانند برترى ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است, علما وارث پیامبرانند وپیامبران  دینار و

درهمى را از خود به ارث نگذاشته‌اند، تنها چیزى که از خود به ارث گذاشته‌اند علم است, پس کسیکه آن را به چنگ آورد بهره فراوان برده است. و از جمله عقائد اهل سنت و جماعت همچنانکه شیخ عبدالرحمن بن سعدى رحمت الله علیه مى‌گوید: پرستش خدا بوسیله احترام علماست یعنى اهل سنت وجماعت با احترام وبزرگداشت علما به خداى عزوجل تقرب مى‌جویند.

حسن مى‌گوید: مى‌گفتند: مرگ عالم شکافى در اسلام بوجود مى‌آورد که هر چه زما ن بگذرد چیزى آن را پر نمى‌کند. اوزاعى مى‌گوید: از نظر ما, مردم در علما خلاصه مى‌شوند. سفیان ثورى مى‌فرماید: بودن یک فقیه بر قله کوهى خود یک جمعیتیست.

و شاعر در حول و حوش این معنى مى‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| النـاس مـن جهـة التمثـال أكفـاء |  | أبـــــوهم آدم والأم حــــواء |

مردم از نظر شکل ظاهرى با هم برابرند زیرا که پدرشان آدم ومادرشان حواست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فـإن يكـن لهـم فـي أصلهـم نسب |  | يفــاخرون بــه فـالطين والمـاء |

اگر افتخار مردم به اصل ونسبشان نبود  چیزى جز آب وخاک نبودند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما الفضل الا لاهل العلم انهم |  | على الهدى لمن استهدي أدلاء |

  برترى از آن علماست که هدایت یافتگانند وراهنماى هدایت جویان.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقـدر كـل امـرئ مـا كـان يحسنه |  | والجــاهلون لأهـل العلـم أعــداء |

قدر و منزلت هرکس وابسته به عمل نیکی است که انجام مى‌دهد, ونادانان دشمن عالمانند.

این آیات کریمه و سخنان ماندگار بیان کننده جایگاه بزرگ و درجات بلندیست که علما از آن برخوردارند, در نتیجه واجب است که مردم  با رعایت احترام, بزرگداشت, قدر دانى و حفظ حرمت علما  منزلت آن‌ها را  پاس بدارند. خداوند مى‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ٣٠﴾ [الحج: 30].

هر کس برنامه الهى را بزرگ دارد ، نزد پروردگارش برایش بهتر است  و مى‌فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ٣٢﴾ [الحج: 32].

هرکس شعائر خدا را بزرگ دارد, این کار نشانه پرهیزگاری دل‌هاست. و شعیره همچنانکه علما گفته‌اند  هر چیزیست که  خداوند فضیلت آن را اعلام, و امر به احترام آن کرده است, و تردیدى نیست که علما به دلالت آیات و نصوص گذشته در درجه اول شامل آنچه را که خداوند فضیلت آن را اعلام, و امر به احترام آن کرده است مى‌شوند. پس ناسزا گفتن  به علما و أذیت آن‌ها  کوتاهى در احترام شعائر الله است, و چه رساست سخن یکى از دانشمندان که مى‌گوید: "ریختن آبروى علماء انسان را برسر  گودالى ازگودال‌هاى جهنم قرارمى دهد" از دلائلى که گویاى  خطرناک بودن آزار چراغان   (علماى) امت است حدیثی است که بخارى آن را از ابو هریرهس روایت مى‌کند  که پیامبر ج فرمودند" قال الله عز وجل في الحديث القدسي: من عادى لي وليا فقد آذنته بالحرب" خداوند عزوجل در حدیث قدسى مى‌فرماید: کسی که با یکى از اولیاى من دشمنى ورزد با او وارد جنگ مى‌شوم.

خواننده گرامى: همه ما مى‌دانیم که اگر ربا خوار دست از جرم بزرگ رباخوارى نکشد و توبه نکند خداوند با او وارد جنگمی‌شود, همه این را درک کرده‌ایم, اما آیا این را نیز مى‌دانیم که هر کس اولیاء خدا را بیازارد با خداوند  وارد جنگ شده است, چنانکه حدیث سابق بیان کننده این مسئله بود؟ آیا زمانى که خواستیم درمورد یکى از علماء سخن برانیم این هشدار شدید را بخاطر مى‌آوریم؟خطیب بغدادى  از ابى حنیفه وشافعى رحمت الله علیهما روایت مى‌کند که فرمودند: " اگر فقهاء اولیاءالله نباشند دیگر ولی اللهى وجود ندارد " شافعى مى‌فرماید: " فقهاى درست‌کار" یعنى منظور از فقهاء, علماى درست کار‌ند.ابنب مى‌فرماید: " کسی که فقیهى را بیازارد  پیامبر خدا را آزرده است و کسی که پیامبر خدا را بیازارد خداى عزوجل را آزرده است "

امیدوارم که آیات و نصوص سابق بیان کننده فضیلت علماء و یاد آور بعضى از حقوقى که بر گردن ما دارند باشد.

اهميت زبان وخطر آن

دراین فاصله جهت اینکه زمینه را براى بیان امتیاز نعمت زبان هموار سازم  لازم دانستم  درمورد خطرات  زبان تذکراتى داده باشم  زیرا که عمیقاً در این موضوع سهل انگارى, و در نگهدارى زبان از لغزش, غفلت  ورزیده‌ایم,   این عضوى که خداوند بخاطرش بر ما منتمی‌نهد, از جمله دلائلى که به عظمت این عضو دلالت مى‌دهد سخنی است که خداوند از زبان موسى  بازگو مى‌کند, و مى‌فرماید:

﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي٢٧﴾ [طه: 27].

و گره از زبانم بگشاى. و مى‌فرماید:

﴿وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي١٣﴾ [الشعراء: 13].

و (مى ترسم که زبانم گشاده نشود. و از زبا هارون مى‌فرماید:

﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا٣٤﴾ [القصص: 34]

و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است.و با یاد آورى احسانش نسبت به بندگانش مى‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ٨ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ٩﴾ [البلد: 8-9].

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم ، ویک زبان و دو لب.

بعنوان مثال اگر در وضعیت محرومان ازاین نعمت که (لال‌ها) باشند دقت کنیم متوجه اهمیت این نعمت الهى خواهیم شد, آیا یک شخص گنگ مى‌تواند آ نچه را در دل دارد بیان کند؟ او براى اظهار آنچه را که در دل دارد باید بسیارى از اعضاى بدن خود را بکار گیرد که با وجود این باز هم نمى‌تواند  منظور را برساند و اگرنیز بتواند به زحمت خواهد توانست.پس زبان یکى از بزرگترین نعمت‌ها و فضائل الهى برماست, که آیا در نگهدارى آن کوشیده‌ایم؟ و آیا آن را در امور خیر استفاده, و از افتراء و غیبت علماء و دیگران دورداشته‌ایم؟

دلائل شرعى دال برخطرناک بودن این عضو (زبان) بوده و اینکه سهل انگارى در حفظ آن خسارت سنگینى را در پى خواهد داشت, خداوند درمورد آن خبر دروغ مى‌فرماید:

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ١٥﴾ [النور: 15].

آنگاه که آن سخن را از دهان یکدیگرمی‌گرفتید و چیزی بر زبانمی‌راندید که در باره آن هیچ نمی دانستید ، و آن را کوچک مى‌پنداشتید در حالیکه نزد خدا بزرگ است.

و در مورد منافقین مى‌فرماید:

﴿فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ١٩﴾ [الأحزاب: 19].

اما وقتى حالت خوف و ترس فرو نشست, زبان‌هاى تند و خشن خود را با انبوهى از خشم و عصبانیت بر شما مى‌گشایند. و مى‌فرماید:

﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ١١﴾ [الفتح: 11].

به زبان خود چیزیمی‌گویند که در دلشان نیست. و مى‌فرماید:

﴿وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى٦٢﴾ [النحل: 62].

و زبانشان به دروغ مى‌گوید  سرانجام نیکى دارند. لذا به نگهدارى زبان امر, و نسبت به افسار گسیختگى آن هشدار داده شده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا٧٠﴾ [الأحزاب: 70].

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، از خدا بترسید و سخن درست بگویید.

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ١٨﴾ [ق: 18].

انسان هیچ سخنى را بر زبان نمى‌آورد مگر اینکه همان دم, ملائکه اى مراقب و آماده بر انجام مأموریت (و ضبط آن است).

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ٣٦﴾ [الإسراء: 36].

از پی آنچه ندانی که چیست مرو.  و در حدیثى که در صحت آن اتفاق نظر وجود دارد مى‌فرمایند: «من يضمن لي ما بين لحييه وما بين فخذيه أضمن له الجنة»([[4]](#footnote-4)). کسی که متعهد شود زبان, و شرمگاهش را از حرام نگهدارد, بهشت را برایش متعهد مى‌شوم.

خیلى از مرد م خصوصاً اهل دین شرمگاه خود را از حرام حفظ مى‌کنند که این خود توفیق و نعمت بزرگ الهی است. اما آیا زبانشان را از گفتار حرام نگه مى‌دارند؟ آیا هست که روزى را پشت سر گذاریم و در آن مرتکب غیبت شخص مسلمانى خواه عالم یا غیر عالم نشویم؟ هریک از ما باید  اعمال خود را خصوصاً در امرمهم زبان   حساب رسى کند تا در پیرو رهنمود, و پرهیز از تهدید  پیامبر صلى الله علیه وسلم که مى‌فرماید: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده» متفق علیه مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او درامان باشند. و فرمایشات آن حضرت مانند «إن العبد ليتكلم بالكلمة ما يتبين فيها يزل بها في النار أبعد مما بين المشرق والمغرب» متفق علیه. شخص بخاطر  تلفظ  کلمه اى که صحت آن معلوم  نیست  به اندازه مسافت مشرق و مغرب به جهنم مى‌افتد. وضعیت خود را در این بخش اصلاح نمائیم.

چه حکیمانه گفت شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يصـاب الفتـى مـن عـثرة بلسانه |  | وليس يصـاب المرء من عثرة الرجل |

انسان از لغزش‌هاى زبانش آسیب مى‌بیند ، و نه از لغزش‌هاى پایش.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فعثرتــه بــالقول تـذهب رأسـه |  | وعثرتـه بـالرجل تـبرا عـلى مهل |

لغزش زبان سر را از تن جدا مى‌کند ، و لغزش پا به مرور بهبود مى‌یابد

دیگرى مى‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احـفظ لسـانك أيهـا الإنسـان |  | لا يلــدغنك إنــه ثعبــان |

اى بنى آ دم زبان همانند مار است پس آن را نگهدار تا تو را نگزد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كـم فـي المقـابر مـن قتيل لسانه |  | كــانت تهــاب لقـاءه الشـجعان |

چه زیاد اند کشته هاى زبان در قبرستان‌ها که روزى دلیران از آن‌ها در هراس بودند.

وشاعر دیگر مى‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الصمـت زيـن والسـكوت شـجاعة |  | فــإذا نطقـت فـلا تكـن مكثـاراً |

 سکوت غیر ارادى زینت و سکوت ارادى شجاعت است, پس هنگام سخن گفتن زیاده روى نکن.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فـإذا نـدمت عـلى سـكوتك مـرة |  | فلتنــدمن عــلى الكـلام مـراراً |

اگر یک بار از سکوت پشیمان شوى, بارها از گفتن پشیمان مى‌شوى.

حاتم اصم مى‌گوید: اگر خبرنگارى نزدت آید تا سخنان تورا بنویسد پرهیز مى‌کنى, درحالیکه سخنانت بر خدا عرضه مى‌شود و پرهیز نمى‌کنى.

در این‌جا لازم است که بگوئیم:

اگر گفتیم غیبت علماء بدترین و زشت ترین انواع غیبت است  دلیل بر این نیست که خوردن گوشت  (غیبت) دیگران اشکالى ندارد, بلکه آن نیز حرام است. خداوند مى‌فرماید:

﴿وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ١٢﴾ [الحجرات: 12].

و هیج یک از شما دیگرى را غیبت نکند, آیا کسى از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهیت دارید. و مى‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا٥٨﴾ [الأحزاب: 58].

و کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بی هیچ گناهی که کرده باشندمی‌آزارند ، تهمت و گناه آشکاری را بر دوشمنی‌کشند. ورسول الله ج با بیان این مطلب مى‌فرمایند: «كل المسلم على المسلم حرام: دمه وماله وعرضه» روایت مسلم.

جان و مال و آبروى  هرمسلمانى نسبت به مسلمان دیگر حرام است. و آنحضرت ج در حجة الوداع فرمودند: «إن دماءكم وأموالكم وأعراضكم حرام عليكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا، ألا هل بلغت» متفق علیه.

جان و مال و آبروى شما بر یکدیگر حرام است همانند این روز و این ماه و این شهر, آیا ابلاغ کردم.   و پیامبر ج فرمودند: «أتدرون ما الغيبة قالوا الله ورسوله أعلم قال: ذكرك أخاك بما يكره!! قيل: أرأيت إن كان في أخي ما أقول؟ قال: إن كان فيه ما تقول فقد اغتبته، وإن لم يكن فيه ما تقول فقد بهته» روایت مسلم.

آیا مى‌دانید غیبت چیست, گفتند: خدا و رسولش آگاه تر است, آن حضرت فرمود: (غیبت یعنى) اینکه برادر (مسلمانت) را به چیزى یاد کنى که دوست نداشته باشد, گفتند: اگر آنگونه باشد؟ فرمود: اگر آنگونه باشد که مى‌گوئى غیبتش کردى و اگر نباشد به او تهمت زدى.

و ابوداود درسنن خود از انس ابن مالک روایت مى‌کند که رسول اللهج: «لما عرج بي مررت بقوم لهم أظفار من نحاس، يخمشون وجوههم وصدورهم. فقلت: من هؤلاء يا جبريل؛ قال: هؤلاء الذين يأكلون لحوم الناس، ويقعون في أعراضهم»([[5]](#footnote-5)).

موقعى که به معراج برده شدم از عده اى گذشتم که ناخن‌هائى از مس داشتند و صورت و سینه هاى خود را مى‌خراشیدند گفتم: اى جبرائیل, این‌ها کیستند: فرمود: این‌ها کسانی‌اند که غیبت مردم مى‌کنند و آبروى آن‌ها را مى‌ریزند.

با این وجود, حال کسی که آبروى علما را مى‌ریزد چگونه مى‌تواند باشد, حقاً که حرمت شکنى زشتی است.

ابن قیم در مضمون این مطلب سخن نفیسی دارد که سزاوار است با آب چشم نوشته شود، زیرا دقیقاً با رفتار بسیارى از طلاب مطابقتمی‌کند. ایشان مى‌گویند: چه زیادند کسانی که از ظلم و زشتی‌ها پرهیز مى‌کنند اما زبانشان  آبروى زنده‌ها و مرده‌ها را از بین مى‌برد  و به آنچه می‌گویند أهمیت نمى‌دهند.

بعد از این مقدمۀ مهم به اصل موضوع مى‌پردازیم  و اولین موضوعى که به بحث خواهیم گذاشت  عنوا نش هست:

اسباب خوردن گوشت (غيبت) علما

1- غَيرت وغِيرت:

غیرت با فتحه خصلتی است پسندیده, و آن عبارت است از تعصب و انفعال بخاطر دین و حرمات الله, اما  این خصلت اگر کنترل نشود  ممکن است اندک اندک و ناخودآگاه منجر به خوردن گوشت (غیبت) علما شود.

اما غِیرت با کسره خصلتی است ناپسند که هم ردیف حسد است و منظور از آن, سخنان  همتایان (علما) نسبت به یکدیگر است. لذا امام ذهبى مى‌گوید: "نباید به سخنان همتایان در مورد یکدیگر اهمیت داد خصوصاً هنگامیکه ناشى از حسد, مذهب وهواى نفس بوده باشد".

2- حسد

حسد, و از جمله رقابت در جاه و مال, چشم و گوش را مى‌بندد و ممکن است همتایان, بخاطر نزدیک کردن خود به حکام و یا رسیدن به جاه و مال, نسبت به یکدیگر تعدى, و عیب جوئى کنند.

3- هواى نفس:

بعضى از آن‌هائی که غیبت علماء مى‌کنند  اخلاص نیت ندارند, بلکه دنباله روى از هواى نفس آن‌ها را بسوى غیبت علما سوق داده است.پیروى از هواى نفس نتیجه مثبتى  به همراه نخواهد داشت. خداوند مى‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ٢٦﴾ [ص: 26].

و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. و مى‌فرماید:

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ٥٠﴾ [القصص: 50].

پس اگر اجابتت نکردند ، بدان که از پی هوای نفس خویش می‌روند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه مى‌گوید«کسی که پیرو هواى نفس است, هواى نفس چشم و گوشش را مى‌بندد»  گذشته گان مى‌گفتند: از دو گروه بپرهیزید: هوا پرست که هواى نفس او را به فتنه انداخته و دنیا پرست که دنیا چشمش را بسته است"

4-تقليد:

خداوند مشرکان را از تقلید پدرانشان در گمراهى سرزنش مى‌کند (آنگاه که گفتند):

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ٢٢﴾ [الزخرف: 22].

ما نیاکان خود را برآئینى یافتیم, و ما از پی آن‌هامی‌رویم.

هر نوع تقلید نا پسند  نیست بلکه انواع مختلف دارد که علماء آن را بیان کرده‌اند, اما آنچه که این‌جا در موردش هشدار مى‌دهم  تقلیدی است که منجر به غیبت علماء مى‌شود, گاهى اوقات وقتى از کسی که  غیبت یکى از علما را مى‌کند, مى‌پرسى: آیا به صحبت این عالم گوش داداه اى؟می‌گوید: نه بخدا ! مى‌گوئى: پس از کجا مى‌دانى که کردار و گفتار وى چنین و چنان است ! مى‌گوید: فلانى به من گفت!([[6]](#footnote-6)) چگونه به این آسانى, با تقلید از فلان شخص و بدون رعایت حرمت علماء از آ ن‌ها عیب جوئى مى‌کند !.

ابن مسعود مى‌گوید: " مواظب باشید  در دینتان از کسى تقلید نکنید, که اگر ایمان آورد ایمان بیاورید و اگر کفر ورزید کفر بورزید, و بدانید که در شر الگوئى نیست." ابو حنیفه مى‌گوید: "جائزنیست کسى از کتابم فتوا دهد مگر اینکه بداند فتوایم بر چه اساسى بوده است". امام احمد مى‌گوید: " در دین از دیگران  تقلید کردن دلیل بر عدم آگاهى کافیست".

5 – تعصب

با بررسى گفتار کسانیکه درمورد علما بدگوئى مى‌کنند مخصوصاً طلاب و مبلغان, به این نتیجه رسیدم که یکى از آشکارترین عوامل این رفتار تعصب بوده، که درنتیجه گروه گرائى پدید مى‌آید، گروه گرائى نسبت به مذهب, حزب, قبیله ویا وطن, گروه گرائى در دائره تنگى که مسلمانان را پراکنده و فرقه فرقه کرده است, حتى نسبت به بعضى از آ ن‌ها  این سخن شاعر صدق مى‌کند که مى‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وهـل أنـا إلا مـن غزيه إن غوت |  | غـويت وإن ترشـد غزيـة أرشـد |

آیا من جز از غزیۀ ([[7]](#footnote-7)). مى‌توانم باشم  که اگر به بیراهه روند بیراهه  روم, و اگر راه راست روند, راه راست روم.

شنیدم بعضى از طلابى که از  برخى  علما عیبجوئى مى‌کردند، ناگهان تغییر موضع داده و از آن‌ها تمجید مى‌کنند, زیرا که شنیده بودند.

فلانى از آن‌ها تعریف مى‌کند. سبحان من يغير الاحوال.!اگر کسانی که نسبت به آن‌ها تعصب به خرج مى‌دهند گمراه شوند, آنان نیز به پیروى از آن‌ها گمراه شده, و اگر راه  صحیح را در پیش گیرند آن‌ها نیز  همراهشان راه صحیح را در پیش مى‌گیرند.حقاً که بعضى از طلاب و مبلغان عقل خود را به دیگرى سپرده و در امور دینشان از دیگران تقلید مى‌کنند.

چندى پیش دیدیم  کسانى را که  از علماى کشور  خود  طرفدارى کرده و علماى دیگر کشورها را مورد انتقاد قرار مى‌دهند ! سبحان الله ! مگر کشور هاى اسلامى همه یکى نیستند؟ ! این یک نوع تعصب منفی است ! آیا این ظلم نیست که اهل شرق به علماى شرق, و اهل غرب به علماى غرب, و اهل میانه به علماى میانه تعصب بورزند؟! این نوع تعصب با روش صحیحی که مقتضى قبول حق بدون در نظر گرفتن گوینده آن است  در تضاد مى‌باشد. لذا ابو حامد غزالى در نکوهش تعصب مى‌گوید: "سبک مغزان حق را  با در کنار بزرگان بود نمی‌شناسند, نه بزرگان را با در کنار حق بودن."

6- عالم نماها([[8]](#footnote-8))

عالم نماها در این زمان زیاد شده‌اند, بگونه اى که مشاهده مى‌شود  جوانى  در عنفوان جوانى جهت انتقاد و ابطال آراء علماء و تقویت نظراتش, خود را در جایگاه علماء قرار مى‌دهد, که این چنین عمل کردى خطرناک است و نادان ترین مردم کسانی‌اند که آنگونه که باید  خود را نمى‌شناسند و پا را از حد و مرز خود فراتر مى‌نهنــد.

7- نفاق و كراهيت داشتن از حق:

خداوند در مورد منافقین مى‌فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا١٠﴾ [البقرة: 10].

در دل‌هاشان مرضی است و خدا نیز بر مرضشان بی‌افزوده است.

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ١٤﴾ [البقرة: 14].

و چون به مؤمنان می‌رسند ،می‌گویند: ایمان آورده‌ایم و چون با شیطان‌های خویش خلوت می‌کنند ،می‌گویند: ما با شما هستیم ، ما آن‌ها را مسخره می‌کنیم. گروه‌هاى منافقین از لا دینان گرفته تا تجددگرا‌ها, ملی گراها و امثال شان  که کراهیت حق را در دل دارند  از بدترین غیبت کنندگان علما هستند زیرا که دل‌هایشان آلوده, و از حق و اهل آن نفرت دارند. بسیار تأسف خوردم موقعى که در  مجلسى از مجالس, یکى از این منافقین زبانش را به غیبت علماء دراز کرده بود, و بعضى از خوبان نیز ناخود آگاه از آن‌ها تقلید, و با آنان هم صدا شدند که همان‌جا خط بطلان به حرف‌هایش زده شد. این روزها لادینان در مورد علمائمان حرف‌هاى زشتى مى‌زنند  که قلم از نوشتنش باز مى‌ایستد که این دلیل تباهى دل‌ها و دشمنى آنان با وارثین پیغمبران و حقى که به همراه دارند می‌باشد .

8- پياده نمون نقشه دشمنان, مانند لادينان وغيره:

لادینان که خدا ذلیل شان کند پى برده‌اند  که تا زمانی که علماء  در جامعه داراى هیئت و هیبتند  جائى براى آن‌ها باقى نمى‌ماند لذا به ناسزا گفتن علماء پرداخته و شروع کردند به زشت نشان دادن چهره آن‌ها, و خورد کردن شخصیت شان با دسیسه وعیبجوئى و دروغ, من این را گزاف و بدون دلیل نمى‌گویم, این چیزی است که افرادى مورد اعتماد در باره لا دینان نقل کرده‌اند, که آن‌ها سخنانى را در مورد علما بزبان مى‌آورند که براى  عامه مردم قابل قبول نیست  تا چه رسد به طلاب. در این باره توضیحات بیشترى داده خواهد شد.

پيامدهاى غيبت علما

غیبت و ریختن آبروى علما, عواقب وخیم, نتائج خطرناک, و آثار نا مطلوبى را از خود بر جاى خواهد گذاشت و چنانچه کسى در رخدادها بیندیشد, وسعه صدر داشته و دور نگر باشد به آن آثار نا مطلوب پى خواهد برد که مهمترین  آن‌ها عبارتند از:

1- بدگوئى از عالم سبب رد  سخنان حق آن‌ها مى‌شود:

بدگوئى از عالم مانند بدگوئى از یک فرد عامى نیست, بلکه زخمی است که اثر عمیقى را از خود بر جاى مى‌گذارد و از  مرز فردى  فراتر رفته و منجر به رد حقى مى‌شود که عالم به همراه دارد, لذا مشرکین از این فرصت استفاده کرده و در مرحله اول در مورد اسلام عیب گیرى نکردند بلکه اتهاماتى را به شخص پیامبر  ج وارد نمودند  زیرا یقیناً مى‌دانستند که اگر موفق  به خدشه دار کردن چهره پیامبر ج  در اذهان عمومى‌شوند دیگر کسى کلام حق او را قبول نمى‌کند، لذا گفتند: که وى ساحر, کاهن, و دیوانه... است  که بحمد لله همه آ ن‌ها به شکست انجامید  این اتهامات مشرکین درحالى بود که قبل ازبعثت, پیامبر را به امانت دار, راستگو, داور, و مرد معتمد  وصف مى‌کردند. چه چیزى بعد از بعثت تغییر کرد؟  و چه چیزى پیامبر را تبدیل به کاهن, دیوانه, و ساحر کرد؟ او همان بود که بود. اما آن‌ها با وى به عنوان اینکه او پیامبر دارنده  شریعت است مى‌جنگیدند, و این را مى‌دانستند  که اگر توانستند چهره او را در اذهان مردم خدشه دار کنند در پراکنده کردن مردم از پیامبر ج و دین او  موفق شده‌اند, و این همان روشی است که امروزه منا فقین در پیش گرفتـه‌انـد.

2- بد گوئى از عالم بى اعتبار كردن علم او  است:

از آن‌جائیکه علماء میراث بران پیامبرانند, پس علم میراث پیغمبران است, و بى اعتبار کردن عالم, بى اعتبار کردن پیامبر ج  است, و این همان معناى سخن ابن عباس است که مى‌گوید: " کسیکه فقیهى را بیازارد  پیامبر خدا را آزرده است و کسی که پیامبر خدا را بیازارد خداى عزوجل را آزرده است "

و  کسی که این علم  را بى اعتبار  کند میراث پیامبر ج را بى‌اعتبار کرده,  و ندانسته اسلام را از اعتبار ساقط نموده است.

3- بدگوئى از علماء منجر به دورى طلاب از علماى امت مى‌شود:

در چنین حالتى طلاب مسیر را  بدون رهبرى طى خواهند کرد که با اشتباهات و خطرات مواجه خواهند شد و به لغزش‌ها و کجی‌ها خواهند افتاد، و این همان چیزی است که امروزه  از آن در مورد جوانان خود هراس  داریم.

عیب جوئى از علما کم ارزش کردن  آن‌ها نزد توده مردم است:

و همچنین ازبین بردن هیبت و بهاى آن‌ها از دل مردم مى‌باشد, و این باعث خوش‌حالى دشمنان خدا مى‌شود, یکى از رؤساى نیست شده در یکى از کشورهاى عربى که از وسائل تبلیغاتى خود برضد علما استفاده مى‌کرد, درحال بى باکى و مسخره از آن‌ها مى‌گفت: " عالم...شیخ.. دو جوجه به او بده به هر چه مى‌خواهى فتوا مى‌دهد."

در بسیارى از کشورهاى اسلامى علماء ارزش خود را نزد توده مردم از دست داده‌اند, به یکى از آن کشورها سفر کردم و هنگامی که از مردم پرس جوى  علما را  کردم در یافتم که آن‌ها اصلاً علما را نمى‌شناسند و به آن‌ها اهمیتى نمى‌دهند, این به این دلیل است که لادینان با نشانه گرفتن  تیرهاى خود به طرف علما, چهره آن‌ها رامخدوش, و شخصیت شان را خورد   کرده‌اند بگونه اى که در نظر بسیارى از مردم آن‌ها کالاهائى غیر قابل استفاده‌اند.

پیاده شدن نقشه دشمنان:

از جمله مثال زنده  آن, بدگوئى از افراد وابسته به ستاد امر به معروف و نهى از منکر, قضات و مبلغین است.

اما در مورد افراد وابسته به ستاد امر به معروف و نهى از منکر که بسیارى از آن‌ها طلاب هستند, خون و آبروى آن‌ها مباح گشته آنگونه که عامه مردم از منافقین گرفته تا لادینان و در مواردى طلاب زبانشان را نسبت به آن‌ها دراز مى‌کنند, هنگامی که با آن‌ها درمجالس شان مى‌نشینى حرف‌هاى بدی را در باره ستاد امر به معروف و نهى از منکر مى‌شنوى که: افراد ستاد اشتباه کردند..افراد ستاد چنین کردند..افراد ستاد کارى که باید مى‌کردند نکردند.. سبحان الله !! آیا جز افراد ستاد کسى اشتباه نمى‌کند ! چرا اشتباه دیگران ذکر نمى‌شود؟!

چندى پیش فتوائى از جناب شیخ محمد ابراهیم رحمت الله علیه را دیدم که در مورد متعرض شدن نسبت به طلاب تذکر مى‌دهد, و موضوعش چنین است که عده اى از طلاب از یکى از مسئولین شکایت کرده و ظاهراً آن‌ها درشکایت زیاده روى نموده‌اند که درنتیجه آن زیاده روى, طلاب با خوارى روانه زندان شدند, اما آیا تا بحال شنیده‌اید که  کسى بخاطر بدگوئى  از افراد ستاد امر به معروف و نهى از منکر  زندانى شده باشد. !!

بعضى از جوانان ستاد نزد من آمدند و از گستاخى مردم نسبت به آنان و عدم حمایت از آن‌ها گلایه مند بودند, تا جائى که خود آن‌ها به متهم تبدیل شده‌اند. با وجود این مى‌بینیم بعضى از کسانى  که در صف مبلغین و طلاب قرار دارند ناخود آگاه و مسرورانه براین موج نامطلوبى که ستاد امر به معروف و نهى از منکر را مورد حمله و نابودى قرار مى‌دهد سوار شده‌اند.

اگر بخواهیم اشتباهات دیگران را درمقابل  اشتباهات افراد ستاد امر به معروف و نهى از منکر حساب کنیم, خواهیم دید که اشتباهات دیگران چندین برابر اشتباهات افراد ستاد است اما کینه توزان با همکارى فریب خوردگان به  این اشتباهات جزئى  دامن مى‌زنند.

قاضیان نیز متعرض بدگوئى و غیبت هستند, بسیار مى‌شنویم که فلان قاضى چنین است, فلان قاضى فلان کار کرده است, قاضى فلانى فلان زمین و فلان خودروى آخرین سیستم را خریده است, و قاضى فلانى کارها را به تاخیر مى‌اندازد, تا جائى که کسى گفته است نیازى به قاضى و مشکلات آن‌ها نیست قانون فرانسوى بهتر است.سبحان الله !! آیا فقط قاضی‌ها اشتباه مى‌کنند و دیگران ملائکه‌اند !! این یک نقشه  از قبل برنامه ریزى شده ایست که گمراهان براى از بین بردن حکم شرعى بزرگش مى‌کنند.

اما درباره مبلغان دین هر چه خواستند گفتند, به آن‌ها لقب‌هائى دادند که قبلاً آن را نشنیده بودیم, گفتند: افراطى, سختگیر ،..و..و..تا آخر فرهنگ ظالمانه اى که کینه توزان جهت خدشه دار کردن چهره, و زشت نمودن حقیقت امر مبلغان دین در نظر مردم, آنان را به آن وصف مى‌کنند.  این حملات مختلف ضد علما, طلاب, قضات, افراد ستاد امر به معروف و نهى از منکر  و مبلغان دین منجر به عملى شدن نقشه هاى دشمنان و تحقق یافتن  اهداف آن‌ها مى‌شود, که باید همواره بیدار بود.

راه حل صحيح ومناسب براى اين موضوع

بعد از آنکه با پیامدهاى غیبت علما آشنا شدیم, به راه حل صحیح و مناسب براى این موضوع, در سه مطلب مى‌پردازیم:

1. وظیفه علما در این میدان.
2. وظیفه ما در قبال علما.
3. روش مناسب براى بیان حق, بدون مرتکب شدن غیبت علما.

اولاً: وظيفه علما

لازم است که علما با پر کردن شکاف‌هائى که منجر به غیبت  آن‌ها مى‌ شود از خود  حمایت کنند و در این زمینه پیامبر ج را  الگوی خود قرار دهند که فرمودند " على رسلكما، إنها صفية[[9]](#footnote-9) " روایت بخاری.آهسته, این صفیه است.

اینچنین پیامبر **ج** از خود دفاع, و گمان بد را از خود دور کردند, این در حالیست که آن صحنه با اصحاب پاک و نیکوکارش بود, تا جائیکه آن‌ها از سخن آنحضرت ج به شگفت آمدند  و پیامبر براى آن‌ها بیان فرمودند  که شیطان همانند خون در انسان جریان دارد.

ومى توان چگونگى حمایت علما از خود را با عملکرد زیر بیان کرد:

1. اینکه عالم در علم و عمل خود الگو باشد.

اینجاست که خداوند در قرآن  کسانی راکه به علمشان عمل نمى‌کنند هشدار مى‌هد و مى‌فرماید:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ٤٤﴾ [البقرة: 44].

آیا در حالی که کتاب را می‌خوانید، مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید ? آیا نمى‌اندیشید?.  و مى‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ٢ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ٣﴾ [الصف: 2-3].

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، چرا سخنانی می‌گویید که به کارشان نمی‌بندید? نزد خداوند بسیار موجب  خشم است  که سخنى  بگویید که به آن عمل نمى‌کنید.

و حدیثى که مانند خر در آتش مى‌چرخد مشهور ومعروف  است([[10]](#footnote-10)).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا ايها الرجل المعلم غيره |  | هلا لنفسك كان ذا التعليم |

اى کسی که معلم دیگرانى, آیا بهتر نبود که معلم خود باشى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاتنه عن خلق وتأتي مثله |  | عار عليك اذا فعلت عظيم |

کارى که دیگران را از آن باز مى‌دارى, خود مرتکب مشو, که اگر مرتکب شوى, مرتکب  ننگ بزرگی شدى.

1. عالم باید قبل از صدور  فتوا  نسبت به فتوایش متأکد, و شرائط فتوا را در خود ایجاد کند:

اگر از عالم  در مورد مسئله اى درخواست فتوا شود, باید قبل از فتوا درنگ کرده و بیندیشد, و دلیل درخواست فتوا, پیامدها, و منظور واقعـى از این فتوا را پیگیرى کند سپس بعد  از  ایجاد شرایط فتوا, از آگاهى از اصول و فروع فقه ومسائل روز  فتوى دهد.([[11]](#footnote-11)) و درست نیست که به مفتى گفته شود, موضوع چنین و چنان است, سپس بدون تاکد و پیگیرى, فتوایش را بر اساس آنچه به او گفته شده بنا نهد, و بخاطر عجله و عدم تحقیق, خود را به سر زبان‌ها انداخته, و در معرض غیبت قرار دهد.

1. اینکه عالم از فریب وگول ظاهر خوردن و غافلگیرشدن حذر کند:

کسانى هستند که علما را مى‌فریبند، وگروهى آن‌ها را غافل گیر مى‌کنند, و عده اى حقائق را بر آنان درهم آمیخته و پن‌هان مى‌کنند, لذا  عالم باید هشیار و بیدار باشد  آنگونه که حضرت عمر س فرمودند: "لست بالخب، ولا الخب يخدعني" نه فریب کارم, و نه فریب کار مى‌تواند فریبم دهد.این یعنى احتیاط کردن و بیدار بودن, و با صفاى دل و رفتار بر حسب ظاهر منافاتى ندارد.

1. اینکه عالم در راه حق شجاع باشد و براى رضایت خدا از هیچ ملامتگرى نه هراسد:

یکى از مهمترین صفاتى که  شایسته است عالم  به آن متصف باشد, شجاعت است, بگونه اى که امر بمعروف و نهى از منکر کند, و به گناهکار, در هر رده اى که باشد بگوید  بد کردى, و در این راستا عملکرد علماى پیشین الگوئیست براى علماى امروز. در این‌جا  سه نمونه از جرأت علماى پیشین در راه حق در قرن‌هاى مختلف را ذکر مى‌کنیم:

نمونه اول: عکس العمل ابو سعید خدرىس  در برابر مروان بن حکم, هنگامى که مروان روز عید وارد مصلى شد و بطرف منبر رفت تا قبل از نماز خطبه بخواند, که ابو سعید او را (ازسوى منبر) به طرف خو د مى‌کشد  و درحال اعتراض به او مى‌گوید: قسم به خدا که (سنت رسول الله ج) را تغییر دادید. مروان درجواب گفت: چیز دیگرى ترک شده است (مردم براى خطبه ما نمى‌نشینند).این چین ابو سعید آشکارا ضد او اعتراض کرد, و نگفت اعتراض را در ورقه اى مى‌نویسم تا نصیحتى محرمانه بین من و او باشد.([[12]](#footnote-12))

نمونه دوم: موضع گیرى عز بن عبد السلام (سلطان العلماء) با صالح ایوب شاه:

صالح ایوب شاه که برشام حکومت مى‌کرد بخاطر اختلافاتى که بین او و پسر عموهایش بود بعضى از قلعه‌ها را  در اختیار مسیحیان گذاشته بود, این بود که عز ابن عبدالسلام هنگامى که روز جمعه در مسجد جامع اموى دمشق خطبه مى‌خواند از جمله چیزهائى که درخطبه‌اش گنجاند این جملات بود: «اللهم أبرم لهذه الأمة أمرا رشدا، يعز فيه أهل طاعتك، ويذل فيه أهل معصيتك، ويؤمر فيه بالمعروف، وينهى فيه عن المنكر». خدایا این امت را به راه حق استوار گردان تا سربلندى از آن عبادت کاران و ذلت ازآن گناه کاران باشد, به معروف امر, و از منکر نهى شود.سپس به ممنوعیت فروش اسلحه به مسیحیانى که از دمشق سلاح خریدارى مى‌کردند فتوا داد.

شاه از این فتوا به خشم آمد و عز بن عبدالسلام را زندانى کرد, همچنان که قبل از او امام احمد و بسیارى از ائمۀ زندانى شده بودند.

﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ٢﴾ [العنكبوت: 2].

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: ایمان آوردیم به حال خود رها مى‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟. بعد از آن شاه یکى از همکاران و اطرافیان خود را به سوى عز به زندان فرستاد, فرستاده شاه به عز گفت: من براى تو  نزد شاه پا درمیانى مى‌کنم تا از زندان آزادت کند, اما تنها خواهشى که از تو دارم این است که از شاه عذر خواهى کنى و سر شاه را ببوسى, عز در جواب گفت: رهایم کن, به خدا قسم که من حتى نمی خواهم  شاه دستم را ببوسد, خداوند مرا از آنچه شما را به آن مبتلا کرده دور دارد, اى یاران: من در راهى و شما در راه دیگرى هستید. شاه به دیدار فرماندهان مسیحى رفت و عز بن عبد السلام را نیز به همراه  برد و او را در چادرى زندانى کرد, هنگامی که شاه با مسیحیان نشسته بو د, عز شروع به خواندن قرآن کرد بطورى که صدا به گوش شاه و مسیحیان مى‌رسید, شاه گفت: آیا مى‌دانید صداى چه کسى را مى‌شنوید؟ گفتند: نه, گفت این یکى از بزرگترین قسیسان ماست و نگفت علماى ما آیا می‌دانید چرا زندانش کردم؟ گفتند: نه, گفت: زیرا که فتوا به ممنوعیت فروش سلاح به شما را داده بود, مسیحیان گفتند: بخدا قسم  که اگر این قسیس ما بود پاهایش را مى‌شستیم و آبى که پاهایش را با آن شسته بودیم  مى‌خوردیم, شاه خجالت زده صدا زد و دستور آزادى عزبن عبدالسلام را داد.

نمونه سوم: مخالفت شیخ ازهر، شیخ خضر حسین با محمدنجیب: بعد از کودتا در مصر,  محمدنجیب گفت: بین زن و مرد مساوات برقرار مى‌کنیم, این بود که شیخ خضر حسین با محمد نجیب تماس گرفت و گفت: یا باید حرفت را پس بگیرى و یا اینکه فردا من و همه ازهری‌ها کفن پوشان به خیابان خواهیم آمد که یا بمی‌ریم و یا زنده بمانیم, بعد از آن محمد نجیب همراه با وزیرانش نزد شیخ خضر آمدند  و گفتند: اى شیخ و امام ما, عذر مى‌خواهیم  سخن اشتباه بود, شیخ گفت: از من عذر خواهى نکنید  بلکه عذر خود  در برابر مردم اعلان کنید, گفتند: عذر خواهى در برابر مردم مشکل است, این بود که گفتند: روزنامه‌ها دروغ پردازى کرده‌اند و محمد نجیب چنین حرفى نزده است.این چنین علم و ایمان به عالم جرأت در راه حق را مى‌دهد که  براى رضایت خدا از هیچ ملامت کننده اى نه هراسد, و دین خود را ادا  کرده, و خود را از اینکه هدف تیرها و ناسزا گفتن مردم قرار گیرد حفظ کند. و دراینکه بخاطر  کمبود شجاعت در  هر مسئله اى موضوع ترس از فتنه  مطرح شود  تردید  وجود دارد.

دوم: وظيفه ما درقبال علما:

1. حفظ جایگاه علماء و کارآمد بودن آن‌ها در رهبرى امت, و رعایت ادب با آنان:

رفتار گذشتگان با علمائشان براى ما الگوئیست که لازم است به آن عمل کرده شود, و آنچه آن‌ها در باره آداب دانش آموختن به رشته تحریر درآورده‌اند نوریست که باید طلاب آن را چراغ راه خود در  دانش آموختن  قرار دهند.

عراقى مى‌گوید: «شایسته نیست که گوینده در حضور  سزاوارتر از خود سخن بگوید, ابراهیم و نخعى هنگامیکه با هم ملاقات مى‌کردند ابراهیم سخنى نمى‌گفت»

پسر شافعى مى‌گوید «هرگز نشنیدم که پدرم هنگام بحث با کسى صدایش را بلند کند».

صعلوکى مى‌گوید: «کسی که به عنوان مسخره به شیخش چرا بگوید هرگز رستگار نمى‌شود».

ابن عباسب مى‌خواست مسئله اى علمى ازعمربن الخطابس بپرسد  که بخاطر رعایت ادب در برابر او یک سال انتظار کشید و سؤالش را نپرسید.

طاووس ابن کیسان مى‌گوید: «احترام عالم سنت است».

زهرى مى‌گوید: «ابوسلمه بن عبدالرحمن بخاطر جدالى که با ابن عباس مى‌کرد از علم زیادى محروم شد»بخارى مى‌گوید: «کسى را ندیدم که بیشتر از یحیى بن معین نسبت به محدثین احترام داشته باشد».

مغیره مى‌گوید: " هیبت ابراهیم نزد ما همانند هیبت فرمان روا بود."

   عطا بن رباح مى‌گوید: "گاهى کسى، سخنى را برایم نقل مى‌کند که قبل از ولادتش شنیده‌ام, اما چنان به او گوش مى‌دهم که هرگز آن را نشنیده ام "

شافعى مى‌فرماید: " هرگاه با کسى بحث مى‌کردم آرزو داشتم که خدا حق را برزبانش جارى کند "

نزد امام احمدبن حنبل از یکى از علما سخن به میان آمد, امام که به علت بیمارى تکیه زده بود راست شد و فرمود "شایسته نیست که سخن از صالحین به میان آید و ما تکیه زده باشیم "

جزرى مى‌گوید: " پرهیزگار هرگز جدال نمى‌کند"

سزاوار است که ازهمانند آن‌ها پیروى شود.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ٩٠﴾ [الأنعام: 90].

اینان کسانی هستند که خدا هدایت شان کرده است، پس به روش ایشان اقتداکن.

1. اینکه بدانیم غیراز پیامبران([[13]](#footnote-13)). و ملائکه که خداوند آن‌ها را معصوم نگهداشته است  معصومى وجود ندارد.

لذا باید این را بدانیم که عالم درمعرض اشتباه قرار دارد, و هنگامی که اجتهادش بخطا رفت او را معذور بدانیم, نه اینکه درجستجوى اشتباهات علما بوده و آن را بر ایشان بر شماریم.علماى پیشین اسلام رحمت الله علیهم بر این امر واقف بوده و آن را بخوبى درک کرده بودند.سفیان ثورى مى‌گوید: «هیچ کس از خطا در امان نیست».

امام احمد مى‌گوید: "چه کسى ازاشتباه و خطاى تأ لیف خالی است !!"

ترمذى مى‌گوید: "امامان بزرگ با وجود اینکه حافظ بودند ازاشتباه و خطا درامان نماندند "

ابن حبان مى‌گوید: "شیخى که راستى وى ثابت گردیده, انصاف نیست که به علت  تصورات غلط در روایتش احادیثش ترک شود, و اگر بخواهیم این روش را در پیش گیریم باید حدیث زهرى, ابن جریج, ثورى و شعبه که حافظ و متقن هستند ترک شود, آن‌ها معصوم نیستند که تصورغلط در روایت شان نداشته باشند."

1. باید دانست که اختلاف نظر از زمان صحابه وجود داشته و تا قیامت ادامه خواهد داشت:

لذا باید در مورد اختلاف علما سعه صدرداشته باشیم([[14]](#footnote-14)). زیرا که هر کدام داراى فهم, نظر, و آگاهى خاص خود از دلائل (شرعى) مى‌باشند و هرکدام درمورد اوضاع و احوال امور, نظر خود را دارند, این است که اختلاف بین آن‌ها امرى طبیعیست, و لازم است آنچه را بسیارى از علما در این موضوع ذکر کرده‌اند مطالعه کرد, مثل کتاب "رفع الملام عن الائمة الاعلام" تألیف: شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمت الله علیه.

1. اینکه فرصت را از دست دشمنان سلب نمائیم:

   و نسبت به اهداف و مقاصد آن‌ها تذکرداده, و ازعلماء مان دفاع کنیم, نه اینکه نا آگاهانه آلت اجراى نقشه هاى دشمنان باشیم.

1. اینکه ازسخنان و نظرات علماء برداشت خوب کنیم و در مورد آن‌ها گمان بد نبریم, گرچه نخواهیم پیرو نظرات آن‌ها باشیم.

در حقیت ما وظیفه نداریم پیرو همه نظرات علما باشیم, اما فرق است بین عدم پیروى از نظرعالم در صورت که موافق دلیل شرعى نباشد, و بین بدگوئى از عالم, و قانع نشدن به نظر عالم دلیل براین نیست که ناسزا گفتن, و خوردن گوشت (غیبت) اورا  برخود روا بداریم, امام شافعى رحمت الله علیه مى‌فرمودند: " اگر حدیثى به درجه صحت رسد همان مذهب من است" این جمله از شمارى ازائمه نقل شده است. آن‌ها مى‌دانستند که برکسى واجب نیست که خدا را صرفاً بنا به سخن عالم بپرستند زیرا  ممکن است او بعلت عدم اطلاع از دلیلى شرعى سخنش مخالف آن دلیل شرعى باشد, اما به هرحال باید حرمت عالم از ناسزا وملامت حفظ شود.

(حضرت) عمرس مى‌فرمایند" فکر نکن اگر سخن برادر مسلمانت را بد تفسیر کردى,، تو معانى خوبى از آن خواهى یافت."

1. اینکه اشتباهات وعیب‌هاى خود را بشناسیم, و بجاى پرداختن به اشتباهات دیگران خصوصاًعلما, به اصلاح اشتباهات خود بپردازیم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا واعظ الناس قد اصبحت متهما |  | ان عبت منهم امورا انت تأتيها |

اى نصیحت کننده مردم! تو خود متهمى, اگر کردارى از مردم را زشت بدانى و خود مرتکب  شوى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وأعظـم الإثـم بعـد الشـرك نعلمه |  | فـي كـل نفس عماها عن مساويها |

بزرگترین گناهى که بعد از شرک سراغ داریم, کورى شخص از دیدن زشتی‌هاى خود است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عرفتهـا بعيـوب النـاس تبصرهـا |  | منهـم ولا تبصـر العيب الذي فيها |

اورا با دیدن عیب مردم وغفلت از عیب خود شناختم.

کسی که بدگوئى علما مى‌کند, و خود را فراموش کرده به گفته شاعر مى‌ماند که مى‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنــاطح صخــرة يومـا ليوهنهـا |  | فلـم يضرهـا وأوهـى قرنه الوعل |

مانند بز کوهی است که  به صخره اى شاخ مى‌زند تا روزى آن را سست گرداند, شاخ بز کوهى سست مى‌شود و صخره آسیبى نمى‌بیند.

یا مانند شاعردیگرى که مى‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يـا نـاطح الجـبل العـالي ليثلمـه |  | أشفق على الرأس لا تشفق على الجبل |

اى کسی که به کوه بلند شاخ مى‌زنى تا خوردش کنى, به کوه رحم نکن اما به سرت رحم کن.

عالم ممکن است کوتاهى کند, اما آیا کوتاهى او به این معنا است که علم و عمل او را رها کنیم؟!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اعمـل بعلمـي وإن قصرت في عملي |  | اعمـل بعلمـي وإن قصرت في عملي |

از علمم بهره ببر گرچه در عمل کوتاهى کرده باشم زیرا که علمم به تو سود مى‌دهد و قصورم به تو ضررى نمى‌رساند.

سوم: روش صحيح براى بيان حق بدون اينكه ازعلما بدگوئى شود:

امروزه بعضى از مردم بین افراط و تفریط قرار گرفته‌اند, گروهى, هرگاه  علما سخنى بگویند آن‌ها را متهم کرده و از آنان عیب گیرى مى‌کنند.

و گروهى دیگر, هرگاه شنیدند عالم و یا طلبه اى با دلیل و برهان به بیان حق مى‌پردازد, مى‌گویند: از علما عیب جوئى کرده و آشوب بپا مى‌کند.

هردو گروه از روش صحیح در این موضوع به دورند.

حال روش صحیحى که  با آن هم حق را بیان کنیم و هم حرمت علما را نگهداریم, بى آنکه بدون دلیل, ملزم به قبول سخنى باشیم چیست؟

این را مى‌توان به روش زیر بیان کرد:

1. تحقیق و بررسى درمورد صحت آنچه به علما نسبت داده مى‌شود.

گاهى بخاطر اهدافى که پوشیده نیست سخنانى منتشر, و به علما نسبت داده مى‌شود, که باید درمورد آنچه از آن‌ها نقل  مى‌شود تحقیق و بررسى کرد, زیرا که ممکن است (نسبت آن سخن به آن‌ها) نادرست و بى اساس باشد, سخنان بسیارى را شنیده‌ایم که به علماى بزرگ ما نسبت داده شده بود, اما وقتى در مورد آن سخنان از آن‌ها پرسیدیم  معلوم شد که از آن مبرا هستند, در بسیارى از جلسات یکى از حاضران مى‌گوید: فلان شیخ, خدا هدایتش کند که چنین و چنان است پرسیدم چرا؟, گفت: او چنین و چنان مى‌گوید, تا اینکه نزد شیخ رفتم و از صحت و سقم آنچه از او نقل کرده مى‌شود سؤال کردم, که گفت: بخدا هیچیک از آن سخنان را نگفته اسـت !!

پس تحقیق و بررسى درباره صحت آنچه به عالم نسبت داده مى‌شود اولین گامی است که باید در مورد  روش صحیحى که در پى تحقق آنیم برداشت.

1. باید بدانیم بحث کردن با عالم و نه پذیرفتن سخنانش و تصریح دربیان حق با بدگوئى از علما بکلى فرق دارد, در صورت که فتوا با دلیل شرعى هماهنگ نباشد مى‌توانیم آن را نه پذیریم, اما حق نداریم از علما بدگوئى کنیم.
2. اینکه سخنگو هدفش از گفتن, رضایت خدا باشد و از دخالت اغراض شخصى, مانند هوى و هوس, خالى کردن عقده ها, و شهرت طلبى بپرهیزد.

**﴿**فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا١١٠**﴾** [الكهف: 110].

هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد،بایدکرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.

باید مواظب بود که ممکن است درابتدا هدف از پاسخگوئى رضایت خدا باشد سپس  شیطان با وسوسه هایش اهدافى را از شهرت طلبى و دیگر مخرب‌هاى نیت نفوذ دهد.

3-عدل وانصاف:

کسیکه در حقیقت امر طلاب دقت کند خواهد دانست که آن‌ها یا گفته هاى عالم را یکجا قبول مى‌کنند, و یا همه را یکجا رد مى‌کنند, که این برخلاف عدل و انصافیست که خداوند به آن امر نموده است, خداوند مى‌فرماید:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى٨﴾ [المائدة: 8].

دشمنى با گروهی دیگر وادارتان نکند که عدالت نورزید عدالت ورزید که به تقوی نزدیکتر است.وهمان عدل و انصاف راه و رسم اهل سنت و جماعت است.شیخ الاسلام ابن تیمیه مى‌گوید: "اهل سنت دربرابراهل بدعت با انصاف تر از اهل بدعت نسبت به  یکدیگرند" موارد زیر شامل رعایت عدل و انصاف نسبت به علما مى‌شود:

أ-تمجید ازعالم آنگونه که سزاواراست.

ب-عدم زیاده روى در بیان اشتباهات عالم, اگریکى از علما در اشتباهى افتد و خواستى اشتباه اورا بیان کنى, به شمارش همه خطاهاى او نپرداز که منجر به بدگوئى از او شود, بلکه سخن را  به موضوعى که مى‌خواهى درآن حق را بیان کنى منحصر کن و پا را از آن فراتر نگذار, ومواظب باش که کسى تورا به زیاده روى سوق ندهد.

5-اينكه در معرفى اشخاص, روش رجال حديث را در پى گيريم:

کسی که مشغول بیان حق درمساله اى که یکى از علما در آن به اشتباه است مى‌باشد لازم است  روش دقیقى که رجال حدیث رحمت الله علیهم آن را ترسیم کرده‌اند در پیش گیرد, که دراین زمینه کتابچه اى زیبا و مختصر, کوچک در حجم, و بزرگ درارزش, تحت عنوان"منهج اهل السنة والجماعة فى تقويم الرجال تألیف: شیخ: احمدالصویان, این روش را بیان مى‌کند, که خواننده گرامى را به مطالعه آن توصیه مى‌کنم, زیرا رودخانه (ما را) ازآب کم بى‌نیاز مى‌کند.

6-اينكه بدانيم خطاى عالم بر دو نوع است: خطا در فروع, وخطا در اصول.

اما مسائل فروع که مسائلى اجتهادی است, اختلاف درآن مشکلى ایجاد نمى‌کند, و اگر عالم درآن خطا کند بدون تعرض به شخص او خطا را بیان مى‌کنیم.

و اما در مسائل اصول (عقیدتى) سخن صحیح بیان,  و کلاً نسبت به بدعت هشدار داده شده, و درمورد خطر تبلیغ بدعت, بدون افراط و تفریط  تذکر داده مى‌شود, شیخ الاسلام ابن تیمیه مى‌گوید: "اهل سنت در برابر اهل بدعت با انصاف تر از اهل بدعت نسبت به  یکدیگرند"اهل بدعت از یکدیگر بدگوئى کرده و هرگروه حق گروه دیگر را زیر پا مى‌گذارد, اما اهل سنت نسبت به کفار نیز انصاف را رعایت مى‌کنند تا چه رسد نسبت به کسانی که خطاى آن‌ها به درجه کفرنمى‌رسد.

بعضى ازمردم در این زمینه خیلى از راه و روش اهل سنت و جماعت به دورند, چندى پیش خبردردناک و غم انگیزى را شنیدم, و آن اینکه عده اى, یکى از مبلغان را به خطا در عقیده متهم کرده‌اند, آن‌ها به بیان خطاى عقیدتى وى اکتفا نکرده بلکه درمورد مسائل خانوادگى, همسر, دختر و پسران او سخن رانده‌اند, سبحان الله! چرا در مورد همسر, دختر و پسرانش سخن مى‌گویند؟ چه نیازى در بد گوئى از شخص اوست؟!حقیقت اینکه ما سکوت در مورد خطا را تشویق نمى‌کنیم اما خواستار روشى درست براى بیان حق و روشن ساختن خطاها هستیم.

7- و آخر اینکه اگر بشود با کسیکه  در اصول یا فروع به اشتباه افتاده است تماس گرفته شود بهتر است, تا شاید در این صورت حق را بپذیرد, زیرا که حق هدف است, و در اینکه خطاکار خودش به حق باز گردد, و سخنش را پس گیرد و آن را اعلان نماید خیر زیادى وجود دارد چونکه اگر خطایش را پاسخ داده و حق را بیان کنى ممکن است نیمى از مردم قانع شوند, اما اگربعد ازنصیحت و هشدارت از عذاب خدا, خودش به حق باز گردد همه کسانی که سخنانش را پذیرفته بودند حق راخواهند پذیرفت.

آنچه در اینجا قابل ذکر است این است که دو نفر ازعلما درمسأله اى اختلاف نظرداشتند, آن‌ها نیامدند که درملأعام هر یک دیگرى را خطاکار معرفى کنند بلکه در یک ملاقات, با یکدیگربه بحث و گفتگو پرداختند که درپایان هرکدام رأى دیگرى را پذیرفت زیرا هدفشان رسیدن به حق بود.

خاتمه

مسائلى هست که نیاز به توضیح دارد:

اولاً: عدم قداست علما

ما تبلیغ قداست افراد و یا چشم پوشى از لغزش‌ها و سکوت در مورد حق را نمى‌کنیم, بلکه خواهان روش صحیح در بیان حق, بدون بدگوئى از علما, و بدون افرط و تفریط, و به دور از گزاف گوئى و بى انصافى هستیم.

دوم: در روزهاى گذشته تبليغاتى در مورد اجماع سرداده شد

سؤالات زیادى از من پرسیده شده که چنین است: فلانى با اجماع علما مخالفت مى‌کند, و فلانى نسبت به آنچه علما برآن اجماع کرده‌اند مخالفت مى‌ورزد, مى‌خواهد آشوب به پا کند.به این‌ها مى‌گویم: اجماع چیزى نیست که به آسانى منعقد شود, بین اجماع و اجتماع فرق زیادى وجود دارد.

اجماع همچنانکه علما گفته‌اند: یعنى اتفاق علماى معتبراسلامى در هرعصرى بریکى از مسائل. و اگر یکى از آن‌ها مخالف باشد اجماع  منعقد نمى‌شود, و نه فقط اهل یک شهر اجماع کنند, بلکه منظور, اجماع علماى معتبراسلامى در مشرق و مغرب زمین است.پس اجماع مسئله ساده اى نیست بلکه داراى ضوابط و شروط خاص خود است, به این دلیل بعضى ازعلما گفته‌اند: بعد از صحابه اجماع صورت نگرفته است.پس آن‌هائی که ادعاى اجماع دارند باید کمى درنگ کنند, و بدانند که کثرت موافقین بریک مسأله معیار نیست, بلکه معیار این است که صحت مسأله با دلیل همراه باشد.

گاهى بعضى ازعلما  فتوائى مى‌دهند که دلائل خاص خود را دارد, دیگران, از علما و طلاب با آن مخالفت مى‌ورزند, از مخالف بدگوئى شده و به آشوب گرى, شهرت طلبى, جلب انظار و نا آگاهى...الخ متهم مى‌شود.که این عملکرد صحیحى نیست و دراین موارد باید متوجه نکات زیر بود:

أ-اینکه سخن هرکس غیراز پیامبرصلى الله علیه وسلم وآنچه از طرف خداوند آورده است قابل قبول بودن یا مردود شدن است.

ب- اینکه مخالفین ازجمله علما هستند, وازآنجائیکه مخالفین ازعلما هستند, قدردانى, رعایت حرمت, ودورى ازغیبت آن‌ها واجب است.

ج- باید بدانیم که بزرگان با در کنارحق بودن شناخته مى‌شوند, اما حق با در کناربزرگان بودن شناخته نمى‌شود.

د- اینکه در صحت فتوا و اکمال شرایط آن در هردو گروه درنگ کند, ومهم صحت فتوا واکمال شرایط آن, بدون در نظر گرفتن یکى از دو گروهى  که فتوا از آن‌ها صادرشده است مى‌باشد.

هـ- اینکه اختلاف در مسائل اجتهادى مشکل ساز نیست, حتى بین صحابه نیز در فهم سخن پیامبر ج که فرمودند: " لا يصلين أحدكم العصر إلا في بني قريظة " روایت بخارى، شما نباید جز در بنى قریظه نماز عصر را بخوانید. اختلاف نظر رخ داد.و بعد از وفات آن حضرت نیز بین آن‌ها اختلاف نظر ایجاد شد, اما آن اختلاف نظرمنجر به فتنه و بدگوئى نشد.پس عرصه را برخود تنگ نکنیم, و در برابر اختلاف نظر در مسائل اجتهادى سعه صدر داشته باشیم.

و اینکه مخالف بودن گناه بشمار نمى‌رود, و سن و سال مخالف نیز مطرح نیست, بلکه معیار وجود شرایط فتواست, و پیوسته علما از گذشته تا به حال کم سن و سال ترها مخالف آراى بزرگترشان بودند, و گاهى حق بجانب جوانترها بود. بعنوان مثال ابن تیمیه با آراى علماى هموطن خود که درسن و سال از آن‌ها جوانتر بود مخالفت ورزید و معلوم شد که حق با ابن تیمیه است. مثال دیگر اینکه جناب شیخ عبدالعزیزبن باز حفظه الله در زمانى که جناب شیخ محمدبن ابراهیم رحمت الله علیه در قید حیات بود با یکى از فتواهاى جناب شیخ محمد بن ابراهیم مخالف بود, اما شیخ محمد نگفت: تو که هستى که با من مخالفت کنى.و مردم نیز چنین نگفتند, و این دلیل برتبحر شیخ محمد رحمت الله علیه در علم است, که در آن مورد راى شیخ عبدالعزیزارجح بود.

سوم: چرا اشتباهات علماء بيشتر از اشتباهات ديگران جلب توجه مى‌كند؟

دلیلش این است که علماء برگزیدگان, بهترین‌ها, الگوها و نیک رفتار ترین امت‌اند, و اگرخطائى از آن‌ها سرزند بوضوح بروز مى‌کند زیرا که مانند نقطه سیاهى برچهره آن‌هاست, عالم ممکن است کوتاهى کند, اما آیا کوتاهى او به این معنا است که  علم و عملش را رها کنیم؟!

عالم شبیه لباس سفیدی است که اگرلکه سیاهى هرچند کوچک برآن نشیند نمایان مى‌شود, این است که علما باید متوجه این موضوع باشند, و اعمال خود را حسابرسى کرده, و نسبت به اعمال, رفتار, و گفتار خود هوشیار باشند, و همچنین مردم نباید لغزش‌هاى علما را بزرگ نمایند.

چهارم: از نكوهش در قالب مدح بپرهيز

بعضى از مردم شروع به مدح و ثناى یکى ازمشایخ مى‌کنند و او را با بهترین فضائل و لقب‌ها یاد مى‌کنند, سپس مثلاً مى‌گویند: (اماشیخ دوست داشتنی است) یا اینکه دلش پاک است و منظورش این است که گاهى اوقات ساده لوح است, و ماننداین اصطلاحات ساده لوح بودن در قالب مدح که جهت کم ارزش کردن بکارمى‌رود, و کسانی که این شیوه‌ها را به کارمى‌برند باید که از خدا بترسند و تقوا پیشه کنند و به خطر آنچه مى‌گویند پى ببرند, و توبه و استغفار کنند و از کسی که کم ارزشش کرده‌اند عذر بخواهند.

پنجم: كسيكه با علما بى ادبى كند, دير يا زود به سزاى خود مى‌رسد

امام ذهبى درشرح حال ابن حزم مى‌گوید: "او کتاب‌هاى زیادى را تألیف کرد و درآن به بحث و نقاش پرداخته و شرح و تفصیل داد و درخطاب با ائمه ادب را رعایت نکرد, بلکه سخن را به درازا کشاند, دشنام داد و نفرین کرد, که بمانند عملش سزا داده شد, بگونه اى که گروهى از أئمه توجهى به کتاب‌هایش نکردند و آن را ترک گفته و نفرت حاصل کردند و در زمان خودش کتاب‌هایش سوزانده شد" واقعیت گواه است به اینکه, آن اشخاصى که علما را دشنام مى‌دهند و نسبت به آن‌ها گستاخى مى‌کنند از چشم عام و خاص مى‌افتند.حافظ ابن رجب مى‌گوید: "کسی که در اوضاع و احوال مردم و تاریخ دنیا سیر کند به داستان آنکه ضد برادرش نقشه کشیده و نقشه‌اش به خودش باز گشته پى خواهد برد, و اینکه آن نقشه سبب نجات و عافیت او شده "یعنى سبب نجات و عافیت کسی که ضدش نقشه کشیده شده بود.

ششم: علماء و طلاب علم تقوا پیشه کنند

علما و طلابى که مورد  بدگوئى  و سخنان مردم علیه شان واقع مى‌شوند لازم است بردبارى و تقواى الهى  پیشه کنند و بدانند که از انبیا و پیامبران بهتر نیستند, پیامبر ج از سخن برضدش  درامان نماند, حتى در حادثه افک نسبت به خانواده‌اش بدگوئى شد, ورسول الله ج الگوى علماست که باید از او پیروى کنند, و بدانند که سرانجام از آن متقین است.خداوند مى‌فرماید:

﴿قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ٩٠﴾ [يوسف: 90].

گفت: من یوسفم ، و این برادر من است و خدا به ما نعمت داد  هرکس که پرهیزگاری کند و شکیبایی ورزد، خدا مزدش را تباه نمی سازد

و درمورد موسى مى‌فرماید:

﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ١٢٨﴾ [الأعراف: 128].

موسی به قومش گفت: از خدا مدد جویید و صبر پیشه سازید که این زمین، از آن خداست و به هرکس از بندگانش که بخواهد آن را واگذار مى‌کند, و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

ومى‌فرماید:

﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ٤٣﴾ [فاطر: 43].

و نیرنگ‌هاى بد تنها دامن صاحبانش را مى‌گیرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولسـت بنـاج مـن مقالـة طـاعن |  | ولـو كـنت فـي غار على جبل وعر |

 ازسخن بدگویان در امان نخواهى‌ماند, گرچه در غار کوهى ناهموار باشى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ومـن ذا الذي ينجو من الناس سالما |  | ولـو غـاب عنهـم بين خافيتي نسر |

هیچ کس ازدست مردم در امان نمى‌ماند, گرچه زیر دوبال کرکس پنهان شود.

هفتم: از عموميت دادن بپرهيز

موضوع عمومیت دادن قضاوت‌ها, موضوع خطرناکی است که بسیارى از مردم به این پدیده دچار شده‌اند که دلیل بر نا آگاهى و عدم انصاف است, فردى با صیغه عموم مى‌گوید: علماء چنین کردند و چنین گفتند, و علما کوتاهى و اشتباه کردند, عملکرد صحیح این است که در خیر عمومیت دهیم و نه در شر, از رحمت خدا باران برهمه مى‌بارد, و مجازات تنها گریبان گناهکار را مى‌گیرد. (1).

﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ٤٠﴾ [العنكبوت: 40]

 همه را به گناهشان فرو گرفتیم.

(1) اما اگر گناه آشکار گردد و نهى نشود, این قاعده استثنا داده مى‌شود و مجازات همه را در بر مى‌گیرد, زیرا خداوند مى‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾ [الأنفال: 25].

و بترسید از فتنه‌اى که تنها ستمکاران تان را در بر نخواهد گرفت. و پیامبر ج مى‌فرماید: ،: "إن الناس إذا رأوا المنكر فلم يغيروه أوشك أن يعمهم الله بعقابه" مردم اگر گناه را ببینند و آن را تغییر ندهند زود باشد که خداوند همه را مجازات کند. امام احمد با سند صحیح آن را از حدیث ابوبکرس روایت کرده است.

از فضل خداى سبحان این است که رحمتش شامل کسانی که با خوبان آمیخته‌اند نیز مى‌شود گرچه از خوبان نباشند, و خوبان همنشینانشان بدبخت نمى‌شوند." ولقد اطلع الله على أهل بدر فقال: " اذهبوا مغفورا لكم " متفق علیه، خداوند به اهل بدر نظر کرد و فرمود: بروید که گناهان تان آمرزیده شد.و در مورد مجازات فرمود:

﴿وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الأنعام: 164].

و کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

هشتم: در آخر به كسانيكه در مورد علما سخن مى‌رانند مى‌گويم:

تقواى الهى پیشه کرده و به سوى خدا توبه و رجوع کنید, و به اندازه‌اى که غیبت علماء مى‌کنید از آن‌ها تمجید نمائید, در غیر این صورت شما زیان کارید و سر انجام از آن متقین است, و شما مانند مثال شاعر اولى هستید که مى‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنــاطح صخــرة يومـا ليوهنهـا |  | فلـم يضرهـا وأوهـى قرنه الوعل |

مانند بز کوهی است که  به صخره اى شاخ مى‌زند تا روزى آن را سست گرداند, شاخ بز کوهى سست مى‌شود و صخره آسیبى نمى‌بیند.

یا مانند شاعردیگرى که مى‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يـا نـاطح الجـبل العـالي ليثلمـه |  | أشفق على الرأس لاتشفق على الجبل. |

اى کسی که به کوه بلند شاخ مى‌زنى تا خوردش کنى, به کوه رحم نکن اما به سرت رحم کن.

پس بیدار باشید و روش  خود را تصحیح نموده, به عواقب امور بیندیشید و از آنچه خداوند آن را حرام فرموده پرهیز نمائید, خداوند شما را حفظ کند و ببخشاید.

از خداوند مى‌خواهم که ما را به آموزه هایمان سود دهد و ما را از انحراف در گفتار و کردار دور دارد, خداوند آگاه تر است.

وصلى الله وسلم على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

1. - در شش مورد غیبت مباح است: 1-هنگام شکایت از ظلم کسى 2- هنگام معرفى کسیکه به نقصى معروف باشد ونتوان او را معرفى کرد مگربا ذکر نقصش مثل (لنگ, نابینا...) 3-موقع هشدار دادن از شرارت شخص شرور 4- غیبت کسیکه آشکارا مرتکب گناه مى‌شود  5- هنگام درخواست فتوا (پدرم ، برادرم...) به من ظلم مى‌کنند آیا حق دارد؟ 6- هنگام درخواست کمک

   در از بین بردن کار ناشایست کسى, در این موقع جائز است نام خلافکار را ذکر کرد. [↑](#footnote-ref-1)
2. روایت ابوداود ، ترمذی ودارمی ، درجۀ حدیث: حسن [↑](#footnote-ref-2)
3. روایت ابوداود ، ترمذی ودارمی ، درجۀ حدیث: حسن [↑](#footnote-ref-3)
4. - روایت ترمذى, وآلبانى آن را در ارواء الغلیل صحیح دانسته است [↑](#footnote-ref-4)
5. - روایت ابوداود, والبانى در صحیح الجامع آن را صحیح دانسته است [↑](#footnote-ref-5)
6. - منظور این نیست که فلانى سخنش را برایش نقل کرده است, زیرا که اگر گوینده مورد اعتماد باشد آن خود سند و مصدریست صحیح, بلکه منظور آنست که چون فلانى ناسزا گفته او نیز  با تقلید از او و بدون تأکد ازصحت و سقم آن سخن او نیز ناسزا مى‌گوید [↑](#footnote-ref-6)
7. - غزیة: قبیله اى است از طیىء و هوازن (مترجم) [↑](#footnote-ref-7)
8. - منظور از عالم نما‌ها کسانى‌اند که با مطالعه چند کتاب خود را در صف علماء قرار مى‌دهند (مترجم) [↑](#footnote-ref-8)
9. زمانیکه پیامبر ج در مسجد اعتکاف کرده بودند همسرش صفیهل بزیارت ایشان آمدند, موقعى که آنحضرت مى‌خواستند صفیه را به خانه برگردانند دو نفر از آنجا مى‌گذشتند که با دیدن صفیه با پیامبر ج  سرعت گرفتند, پیامبر ج فرمودند: آهسته, این صفیه است .(مترجم) [↑](#footnote-ref-9)
10. - منظور حدیثى است که در مورد کسانی است که امر بمعروف و نهى از منکر مى‌کنند و عملشان خلاف آن است, روز قیامت آن‌ها را به جهنم پرت مى‌کنند در حالیکه روده شان از شکم‌هایشان بیرون آمده و دور آن مى‌چرخند  همچنانکه الاغ دور آسیاب مى‌چرخد (مترجم). [↑](#footnote-ref-10)
11. - اما اگر موضوع از مسائلی است که نیاز به چنین چیزى ندارد مثل فتوى در مورد مسائل محدود و معین ممکن است نیاز به آگاهى از مسائل روز نباشد [↑](#footnote-ref-11)
12. - این اهمیت نصحیت پنهانى را نفى نمى‌کند بلکه هر موقعیتى عملکرد مناسب خود را مى‌طلبد و هر سخنى جائى دارد [↑](#footnote-ref-12)
13. - عقیده اهل سنت و جماعت در مورد عصمت انبیا واضح است, که دراین حدود برداشت شود, و کسی که بخواهد معلومات بیشترى دراین باره کسب کند به شرح عقیده طحاویه مراجعه کند [↑](#footnote-ref-13)
14. - منظورم اختلاف نظردر فروع است نه اصول, چنانکه توضیح آن داده خواهد شد [↑](#footnote-ref-14)